

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال چهارم، شماره سیزدهم، بهار ۱۳۹۳
صفحات ۲۷ - ۵۴

واکاوی شعار عباسیان در ذهنیت عمومی جامعه^۱

حسین حسینیان مقدم^۲

چکیده

قیام عباسیان بر پایه عدالت‌خواهی و با شعار «الرضا من آل محمد» پا گرفت و سرانجام با قدرت یافتن سفاک به سرانجام رسید (۱۳۲ ق). به باور عام مورخان و محققان در این باره، مفهوم رایج شعار «آل محمد» دخترزادگان رسول خدا (ص) یا به تعبیری ائمه اطهار (ع) بوده اند که در روند قیام عباسی از این معنا، تهی و به خاندان عباسی تفسیر شد و بدین سبب حکومت عباسی در آینده به چالش‌های بسیاری گرفتار آمد. این دیدگاه نقدپذیر است؛ زیرا می‌توان پرسید: چرا عباسیان شعاری سردادند که نه با وضع خاندانی آنان سازگار بود و نه با فرض پیروزی‌شان، جز با نیرنگ و فریب‌کاری، به تأثیرگذاری این شعار در عرصه سیاست و قدرت، امید نمی‌رفت. این پژوهش با رصد شعار «الرضا من آل محمد» در برخی از قیام‌ها، از راه‌برد روشن عباسیان و آشنایی مردم با شعار آنان سخن می‌گوید و کاربرد مفهوم گسترده‌تری را درباره واژه «آل» نزد مردمان جامعه آن روزگار، اثبات می‌کند؛ سپس به تبیین هم‌خوانی آن با گزاره‌های تاریخی، گفتمان قرآنی و ادبیات شیعی و سنی می‌پردازد و به خاستگاه این خطای تاریخی اشاره می‌کند.

کلیدواژگان

عباسیان، قیام عباسیان، دعوت عباسیان، آل محمد، الرضا من آل محمد.

۱. تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۱۵ تاریخ پذیرش ۹۲/۱۰/۲۳

۲. استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، گروه تاریخ، قم، ایران. Moghadam@rihu.ac.ir

طرح مسئله

برای شناخت مفهوم اجتماعی رضا و آل محمد در ادبیات اسلامی، باید به برجسته‌ترین نمود آن در شعار «الرضا من آل محمد» توجه کرد؛ شعاری که بر محور «رضا» و «آل محمد» به معنای گروه گزیده‌ای از خاندان رسول خدا (ص)، در زبان‌ها می‌گشت. عباسیان بر پایه این شعار و با مدیریتی بی‌نظیر و مطالعه‌ای فراگیر، به طراحی قیامی بزرگ دست زدند و از همان روزهای نخست به قصد دستیابی به قدرت سیاسی، کوشیدند تا اینکه امویان را ساقط کردند و به هدفشان دست یافتند. شعار آنان، نزد توده مردم معنایی فراگیر داشت که بر پایه آن از گنجایی فکری - سیاسی و گرایش‌های ضد اموی بهره بردند تا گروهی را بر ضد خود برنیانگیزند.

باری، راه‌برد دعوت و حتی گاهی نام خلیفه آینده برای رهبران، داعیان، دیگر گرایش‌ها و حتی مخالفان عباسیان مشخص بود. آنان فاصله خودشان را با علویان (فرزندان امام علی از همه همسرانش) و فاطمیان (فرزندان حضرت فاطمه)، حفظ می‌کردند و از هر هم‌کاری با آنان می‌پرهیختند و جز به منافع خاندانی خود نمی‌اندیشیدند. امامان شیعه با شناخت این راه‌برد، روی کرد دعوت و شیوه (تاکتیک) آنان در طرح این شعار، از ورود به عرصه دعوت و هم‌کاری با عباسیان پرهیز می‌کردند. از سوی دیگر، انشعابات و افتراقات داخلی شیعه از شمار پیروان امامان (ع) و معتقدان به تفکر ولایت منصوص کاسته بود؛ چنان‌که برای مبارزه با امویان توانی نداشتند و ورود امامیه به عرصه سیاست، به سود دیگر فرقه‌های شیعه بود؛ یعنی در تغییر سرنوشت و مسیر قیام عباسی تأثیر نمی‌گذارد.

بیشتر محققان و مورخان بر این باورند که آنان به انگیزه بهره بردن از نیروهای علوی و فاطمی، شعاری فراگیر سردادند و نام رهبر دعوت را تا پایان قیام، پنهان می‌داشتند؛ زیرا شمار علویان و محبوبیتشان نزد مردم، مهم و در برپایی دولت عباسی تأثیرگذار بود. حتی (۱۳۶۶: ۳۵۷) در این باره می‌گوید: «شیعیان می‌پنداشتند [که] خاندان هاشم منحصر در فرزندان علی (ع) است». امین (۱۹۶۲: ۱۶/ ۳۸۰) معتقد است که عباسیان به دلیل پرهیز از رویارویی با علویان، نام فردی را که در آینده با وی بیعت خواهد شد،

پنهان می‌داشتند. طقوش (۱۳۸۳: ۱۵) نیز هم‌سو با این نظریه می‌گوید: «محمد بن علی عباسی (۱۱۸ - ۱۲۵) در دعوت به سوی اهل‌بیت بسیار می‌کوشید تا چشم‌داشتش به خلافت پنهان بماند. بی‌گمان این کار، به فریب خوردن بسیاری از هواداران دعوت انجامید.

[زیرا] آنان می‌پنداشتند که برای فرزندان علی بن ابی‌طالب (ع) کار می‌کنند ... دعوت شیعی که به نام آل‌البیت (ع) ایجاد شد و بر این باور بود که علویان وارثان طبیعی خلافت رسول‌خدا (ص) هستند، خراسان را سرزمین مناسبی برای رشد و نمو یافت. از دوران زیاد بن‌ایبه هجرت بسیاری از شیعیان کوفه و بصره به منطقه بلخ در خراسان آغاز شد و تا دوران حجاج بن‌یوسف ثقفی ادامه یافت. این زمان، روابط خوبی میان خراسان و شهرهای کوفه و بصره وجود داشت. این دو شهر مرکز جذب علوی‌ها بود (همان، ۱۶).

حاک یثمز (۱۳۹۱: ۱۴۵) دلیل پیوستن علویان را به جنبش عباسیان تأویل شعارها به حق خلافت اولاد علی (ع) دانسته است. نزد جعفریان (۱۳۷۲: ۱/ ۳۴) نیز اهل‌بیت در این سیاق، به مفهوم آل علی (ع) است. او با نادیده گرفتن مفهوم گسترده آن چنین می‌گوید: «بعدها عباسیان از همین فرصت سوء استفاده کردند و خود را به نام اهل‌بیت بر مردم جاهل تحمیل نمودند».

الله‌اکبری (۱۳۸۱: ۹۱ - ۹۲) نیز پس از تبیین و عرضه سندهایی درباره اینکه عباسیان از حرکت‌های علویان مانند قیام زید در کوفه و یحیی در خراسان دوری کردند، چنین می‌گوید: «خراسانیان چهره واقعی دعوت را نشناخته بودند و گمان می‌کردند که دعوت برای یکی از فرزندان پیغمبر است. [از این رو]، به سرعت به آن می‌پیوستند». بنابراین، پرسش‌های زیر در خور بررسی‌اند:

۱. اگر لفظ آل محمد و اهل‌بیت پیوسته درباره امام علی (ع) و فرزندان پاک وی کاربرد داشته و عباسیان و دیگران را در بر نمی‌گرفته و فهم عرفی جامعه آن روز، فاطمیان را مصداق این شعار می‌پنداشته است، چرا عباسیان شعاری سر می‌دادند که خود مصداق آن نبودند و با فرض پیروزی‌شان، آینده حکومت آنان به

مشکلاتی دچار می‌شد؟

۲. چرا پس از قدرت‌یابی عباسیان، شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی به نادیده گرفتن اصلی‌ترین شعار انقلابشان اعتراض نکردند و عباسیان را از آل محمد نشمردند؟

۳. چه میزان از پیروان فاطمیان یا علویان به این شعار فریفته شدند و به سوی عباسیان گراییدند؟

۴. واکنش علویان یا فاطمیان گراییده به عباسیان، پس از قدرت‌یابی آنان چگونه بود؟

۵. مأمون عباسی امام هشتم شیعیان را رضا نامید (طبری، ۱۳۸۷: ۸/ ۵۵۴؛ مفید، ۱۴۱۴: ۲/ ۲۶۱؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۵۹؛ قس همان، ۲۲/ ۲) تا وی مصداق «الرضا من آل محمد» باشد، اما پس از شهادت آن حضرت مسیر خلافت عباسی تغییری نیافت و آنان (عباسیان) کسی را بهتر از خودشان، مصداق رضای آل محمد (ص) نشمردند. بنابراین، چرا کسی از عباسیان، علویان، خوراج و حتی ایرانیان در این باره اعتراض نکرد که اگر عباسیان مصداق رضا نبودند، چرا پس از امام هشتم (ع) بار دیگر این عنوان درباره خاندان عباسی به کار رفت؟

۶. افزون بر اینها، کارکرد این شعار در خاندان امویان و حتی عباسیان قرن چهارم، چگونه توجیه می‌شد؟

بازخوانی شعار «آل محمد» در فرآیندی تاریخی، بر پایه اخبار استوار و با توجه به مفهوم «آل» نزد توده‌های مردم و جامعه آن روز، در قالب مواجهه با واقعیتی اجتماعی - نه حقیقت مطرح در فرهنگ اهل بیت (ع) - ناگزیر می‌نماید؛ شعاری که اواخر دوره اموی فریادی در برابر ظلم شمرده می‌شد و دست‌آویز همه جنبش‌ها در این زمینه بود و از سوی دیگر، مردم مفهوم و پیام آن را به خوبی در می‌یافتند و با آن مرتبط شدند.

شعار الرضا بدون قید «آل محمد»

سرچشمه این شعار را پیش از عباسیان، در بیعت مردم با امیر مؤمنان (ع) می‌توان یافت. نخستین بار آن را کارگزاران اموی مطرح کردند. سلم بن زیاد (م ۷۳ ق) برادر کوچک‌تر عبیدالله بن زیاد، امیر خراسان بود که مرگ یزید و فرزندش معاویه را از مردم پنهان داشت و پس از انتشار شعر ابن عراده، ناگزیر خبر مرگ آنان را اعلام کرد. او مردم

را تا مشخص شدن خلیفه بعدی به «البیعة علی الرضا» فراخواند و مردم با وی بیعت کردند و دو ماه بعد بیعت شکستند (طبری، ۱۳۸۷: ۵/ ۵۴۵).

البته این شعار بدون قید «آل محمد» به معنای انتخاب به دل خواه مردم بود، اما مخالفان حکومت اموی با افزودن قید «آل محمد» امویان را از چارچوب شایستگی انتخابات مردمی بیرون کردند و دیگران را شایسته رهبری امت اسلامی دانستند.

شعار الرضا با قید «آل محمد»

عبدالله بن معاویة بن جعفر از طالبانی بود که در کوفه، هم‌زمان با روی کار آمدن یزید بن ولید معروف به یزید ناقص، مردم را به «الرضا من آل محمد» فراخواند (۱۲۶ ق) و بنابر روایتی، مردم را به خویشتن دعوت کرد نه رضای آل محمد و برادرانش حسن، یزید، علی و صالح را به ترتیب به حاکمیت بر اصطخر، شیراز، کرمان و قم گمارد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۸۵: ۱۱۴ و ۱۱۵). گمان می‌رود این دو خبر از دو مقطع تاریخی و نامتناقض با یکدیگر حکایت کرده باشند؛ زیرا عبدالله زمانی دیگران را به خود دعوت می‌کرد که قدرتی یافته بود.

عبدالله نه دخترزاده رسول خدا (ص) و نه از فرزندان امام علی (ع) بود، اما گویی که توده مردم جامعه عبدالله را مصداق «رضا من آل محمد» پذیرفته بودند و این پذیرش را با طالبی تبار بودن وی ناسازگار نمی‌دانستند. آنچه بر این مطلب تأکید می‌کند، همراهی گروه فراوانی از خوارج با عبدالله است؛ خوارجی که انحصار رهبری جامعه را در یک خاندان بر نمی‌تابیدند. عبدالله پس از شکست خوردنش به ابومسلم پناه برد که وی نیز هم‌زمان در خراسان با روی کرد دیگری شعار «الرضا من آل محمد» سر می‌داد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۵/ ۳۷۲). ویژگی مشترک این دو قیام، شعاری واحد آنها و پرهیزشان از امامان شیعه و یاران آنان بود.

ابومعطر علی بن عبدالله پسر خالد و نواده یزید بن معاویه، از این روی که مادرش نفیسه دختر عبیدالله بن عباس بن علی (ع) بود، به فرزندی دو شیخ صفین (امام علی و معاویه)، افتخار می‌کرد و بر پایه اوضاع سیاسی عصر امین عباسی، در دمشق قیام کرد (۱۹۵ ق) و از مردم با عنوان «مهدی» و «الرضا من آل محمد» بیعت گرفت، اما محمد

بن‌ولید عَنسی خَفَاف، این شعار را در شأن بنوعباس دانست نه بنوحرب که این باور به ضرب و شتم و زندگانی پنهانی‌اش انجامید (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵: ۳۱/۴۳ و ۱۹۳/۵۵). ابومعیط بر پایه تطبیق واژه «آل» بر دخترزادگان، علوی است نه از جرگه دخترزادگان رسول خدا (ص). اعتراض خَفَاف این برداشت فهم عرفی جامعه آن روز مسلمانان را تأیید می‌کند که معتقد بودند امویان برای ورود به عرصه رهبری جامعه شایستگی ندارند، بلکه آن را شایسته عباسیان می‌دانستند؛ چنان‌که گویی وی با این رد و انحصار، امویان را با استناد به ستم‌ورزی‌شان بر مردم، از چارچوب امت اسلامی بیرون می‌دانست.

هم‌چنین حسن هَرش از ناعلویانی بود که با شعار «الرضا من آل محمد» و به کمک فرومایگان جامعه و بسیاری از بادیه‌نشینان عرب، شورید (۱۹۸ ق)، به سوی نیل رفت، بر بازرگانان هجوم آورد و دهکده‌ها را غارت کرد (طبری، ۱۳۸۷: ۸/ ۵۲۷؛ عاملی، ۱۳۹۸: ۱۸۵). بر پایه خبر دیگری، حسین بن منصور حلاج نیز با تباری ناهاشمی در آغاز کارش مردم را به «الرضا من آل محمد» فرا می‌خواند (قرطبی، بی‌تا: ۶۱؛ امین، بی‌تا: ۳/ ۳۸۵). البته هیچ گزارش تاریخی از قصد آنان به واگذاری حکومت به امامان شیعه رمزگشایی نکرده است.

ابراهیم بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن حنفیه، نواده امام علی (ع) معروف به صوفی در مصر قیام کرد (۲۵۶ ق)، مردم را به «الرضا من آل محمد» فراخواند، بخش‌هایی را از بلاد صعید گرفت، با طولونیان درآویخت و سرانجام گریخت (ابن‌خلدون، تاریخ، ۱۴۰۸: ۳/ ۳۸۱). برخی وی را نواده عُمَر بن علی (ع) می‌دانند نه محمد بن حنفیه (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۴۵۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۷/ ۲۳۸)، که به نظر صحیح می‌رسد، اما در نتیجه تأثیر نمی‌گذارد؛ زیرا به هر روی او علوی بود و به گمان، به کیسانیه می‌گرایید نه دخترزاده رسول خدا (ص) و همراه با امامان شیعه. گزارش زیر از استمرار این شعار تا نیمه قرن چهارم حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که جامعه آن روزگار هرگز انحصار فاطمی یا حتی علوی بودن رهبری قیام را از این شعار در نمی‌یافت:

مستجیر از فرزندان عیسی بن مکنفی بالله عباسی به انگیزه براندازی دولت در

آذربایجان با شعار «الرضا من آل محمد» قیام کرد (۳۴۹ ق) و سرانجام اسیر شد و به اسیری مُرد (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۱۱/۲۶۸). با توجه به شعار قیام‌های شهر، این ادعا که بیشتر مردم از واژه «آل محمد» در دعوت عباسیان، فاطمی یا علوی بودن را می‌فهمیدند، منتفی است و نمی‌توان پذیرفت که انگیزه طرح این شعار برای فریب فاطمیان، علویان یا پیروان آنان بوده است. دلایل زیر این ادعا را اثبات می‌کند:

الف) مشخص بودن استراتژی قیام

راه‌برد قیام عباسیان از آغاز نزد خودشان و دیگر فعالان سیاسی و مبارزان ضد اموی روشن بود و هیچ سندی از تلاش آنان برای فریب دادن فاطمیان و علویان گزارش نمی‌دهد، بلکه آنان همواره از نزدیک شدن به گروه‌های رقیب خودداری می‌کردند و نمی‌توان دنبال‌کنندگان چنین خط فکری روشنی را که آشکارا از رقیبان خود فاصله می‌گرفتند، به مبهم‌گویی با هدف جذب نیروهای رقیب متهم کرد، بلکه آنان از همه استعدادهای ضد اموی بهره بردند و می‌توان گفت که حرکت سامان‌مند و پر شتاب عباسی سبب شد تا دیگران با آنان از دید سیاسی متلف و متحد شوند؛ ائتلافی که پس از دست‌یابی عباسیان به زودی فروپاشید. گزارش‌های زیر از این واقعیت تاریخی پرده برمی‌دارد که عباسیان با راه‌بردی روشن و شناخته، به عرصه دعوت پای گذاردند:

۱. بنابر خبر محمد بن سلیمان بن سلیط، خراسانی‌ها برای گزینش رهبری هم‌سو با شروط خودشان، محمد عباسی را برگزیدند؛ زیرا آنان برای رهبری قیام به سه شرط شریف‌ترین، دین‌دارترین و سخاوت‌مندترین افراد، باور داشتند تا نزد همه طبقات اجتماعی پذیرفتن باشد. از این‌رو، نخست با عبدالله بن حسن، پدر نفس‌زکیه دیدار کردند و او محمد بن علی عباسی را در شرافت و مذهب، همانند خودش خواند و در سخاوت از خودش برتر شمرد. بنابراین، خراسانی‌ها قیام کردند و رهبری محمد بن علی عباسی را پذیرفتند (بی‌نا، ۱۹۷۱: ۱۷۰).

۲. ابوهاشم پسر محمد بن حنفیه، امر دعوت کیسانیه را در سال ۹۸ به محمد بن علی عباسی واگذارد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳/۲۷۵). حتی اگر چنین خبری ساختگی باشد، این واقعیت را می‌توان از آن دریافت که محمد عباسی از اواخر قرن اول هجری، رهبری دعوت را بر عهده داشته است. گروهی از پیروان عباسی مانند ابو عکرمه سرّاج

(ابومحمد صادق) و حیان عطار در ۱۰۱ قمری (به نقل طبری، ۱۳۶۸: ۵۶۲/۶ در ۱۰۰ قمری) برای بیعت نزد محمد بن علی عباسی آمدند. محمد با استناد به آیه ۲۵۹ سوره بقره (فَأَمَّا اللَّهُ مِائَتَةٌ عَامٌ؛ ثُمَّ بَعَثَهُ)، آغاز قرن دوم را زمان این امید و آرزو دانست و فرمان دعوت را صادر کرد و آنان را به خراسان گسیل داشت. آنان مردم خراسان را به «محمد عباسی» فراخواندند و شمار فراوانی را از آنان جذب کردند. تا اینکه سعید بن عبدالعزیز عاصی، حاکم اموی خراسان، آنان را بازخواست کرد و گفت: «بنابر اخبار رسیده شما به عنوان دعوت‌گران عباسی به خراسان آمده‌اید»، اما آنان خود را تبرئه کردند و دو سال بعد، هم‌زمان با تولد ابوالعباس سَفَّاح، نزد محمد عباسی آمدند و گفتند در خراسان درختی کاشته‌اند که به زودی میوه خواهد داد (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۳۲ - ۳۳۶).

اسدبن عبدالله قَسری، که در سال ۱۰۸ حاکم خراسان شد، نیز از دعوت آنان به نفع عباسیان آگاهی داشت و بدین سبب آنان را گردن زد. محمد امام، پس از این واقعه پنج تن از پیروانش، از جمله سلیمان بن کثیر را به خراسان فرستاد و دستور مؤکد داد که دعوت جز برای افراد مورد اطمینان آشکار نشود.

بر پایه خبر دینوری گمان می‌رود که با کشته شدن داعیان، کار دعوت در مرحله جدیدی سامان یافته و با استفاده از اصل پنهان‌کاری (تقیه)، سامان‌دهی دقیق‌تری یافته باشد، اما به رغم این پنهان‌کاری حاکمان و مردم هنوز از دعوت به سود محمد عباسی آگاه بودند و گروه بسیاری از آنان در سراسر مناطق خراسان، دعوت داعیان عباسی را پذیرفتند. گفت‌وگوی جنید بن عبدالرحمان، حاکم وقت خراسان با داعیان دست‌گیر شده، این واقعت تاریخی را تأیید می‌کند. او به آنان گفت: ای تبه‌کاران! مردم این سرزمین را برضد بنوامیه شورانده‌اید و به سوی بنوعباس دعوت می‌کنید... آن‌گاه جنید در نامه‌ای به خالد بن عبدالله قَسری حاکم عراق، از دعوت آنان به سوی محمد بن علی عباسی یاد کرد (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۳۶). بنابراین، گرایش و سلوک قیام عباسیان و حتی نام رهبری قیام از همان اوایل دعوت برای مردم، گروه‌های گوناگون فکری و حتی حاکمان اموی در زمان‌های مختلف، روشن بوده است.

۳. خبر دیگری که بر راهبرد روشن عباسیان در پرهیز از فرزندزادگان رسول خدا (ص) دلالت می‌کند این است که محمد بن علی عباسی هنگام فرستادن داعیان، کوفه را به دلیل پیروی مردمانش از علی (شیعه بودن)، مکانی مناسبی برای دعوت ندانست، اما خراسان را دارای نیروهای فعال فراوان با قلب‌هایی صاف و مستعد برای پذیرش وصف کرد و افزود: مردم خراسان از گرایش‌ها و اندیشه‌های دیگر مناطق دور و دارای سپاهی کامل و پیروان و یاوران مآیند و آنان سلطنت را به ما خواهند سپرد (ابن فقیه، ۱۴۱۶: ۶۰۴ - ۶۰۵). او در تحلیلی از قیام‌های طالبیان، آنان را شکست خورده و رهبرانشان را منزوی خواند و گفت: برای آنان سهمی در حکومت نیست و باید حرکت پیروان ما از حرکت عموزادگان طالبی ما جدا باشد. از این رو، فرمان داد تا از کوفیان دوری کنند و کسی را جز صاحبان بصیرت (پذیرندگان سلوک فکری عباسی) نپذیرند (بی‌نا، ۱۹۷۱: ۲۰۰ - ۲۰۱). بنابراین، دعوت عباسی در کوفه جایگاهی نیافت؛ چنان‌که پس از زمان درازی، بیش از سی تن به عباسیان نپیوستند (بی‌نا، ۱۹۷۱: ۱۹۴). بر پایه این تفکر، پیروان عباسی در کوفه از حضور در نهضت زید بن علی (ع) و هر هم‌کاری با او، کناره گرفتند. بُکیر بن ماهان آنان را به خانه‌نشینی و دوری‌گزینی از اصحاب زید فرمان داد تا هنگامی که زمان قیام (عباسی) فرارسد و پرچم‌ها (ی عباسی) برافراشته شود (بی‌نا، ۱۹۷۱: ۲۳۱).

محمد بن علی عباسی هنگام وصف شعار «الرضا من آل محمد» برای دعوت از توده‌های مردم، به تعریف قبایل عرب خراسان و چگونگی برخورد با آنان و ایرانیان پرداخت و آنان را اهل دعوت عباسی شمرد، اما از نزدیک شدن به فردی به نام «غالب» و هم‌فکران کوفی او مانند عیاش ابن ابی‌عیاش، زیاد بن‌نذیر و ابو خالد جوالقی، از معتقدان به امامت محمد بن علی (امام باقر)، پرهیز داد (بی‌نا، ۱۹۷۱: ۲۰۴ - ۲۰۵).

ابومحمد داعی ۲۳ سال پیش از پیروزی (۱۰۹ ق) به خراسان رفت و به سوی عباسیان دعوت کرد و خبر وی در مناطق مختلف آن دیار پیچید؛ چنان‌که «غالب» از ابرشهر برای محکوم کردن او به مرو رفت، به گفت‌وگو با وی پرداخت و منازعه سختی میان آنان در گرفت. «غالب» در این نشست رهبری را از آن طالبیان و ابومحمد رهبری را از آن عباسیان دانست (طبری، ۱۳۸۷: ۷ / ۴۹ - ۵۰). به‌رغم این خبر که بر

فعال بودن شیعیان فاطمی در خراسان دلالت می‌کند، آنان را پیروان چشم و گوش بسته و فریب خوردگان ناآگاه دعوت عباسی نمی‌توان وصف کرد و گفت که داعیان عباسی با استفاده از محبوبیت و نفوذ معنوی امامان شیعه (ع) خود را شیعه و داعیان آنان می‌شناساندند. پذیرش چنین پنداری با این روایت سازگاری ندارد که عمّار بن یزید در مرو به سوی محمد بن علی دعوت می‌کرد (۱۱۸ ق) (طبری، ۱۳۸۷: ۷/ ۱۰۹).

عبدالله بن معاویه عموزاده پیامبر (ص) نسبتی همانند نسبت عباسیان با آن حضرت داشت. او نیز در مبارزه با امویان شعار «الرضا من آل محمد» سرداد و سرانجام شکست خورد. دشمن مشترک و شعار مشترک و از سویی پیروزی‌های ابومسلم او را به خراسان و منطقه هرات کشاند. عبدالله در مسیر حرکت به خراسان، از محتشمی یاری خواست و پرسید: تو از فرزندان پیامبری یا همان ابراهیم امامی؟^۱ پاسخ هر دو پرسش او، منفی بود. بنابراین، از یاری وی پرهیز کرد (ابوالفرج، ۱۳۸۵: ۱۱۴ - ۱۱۵). عبدالله پس از این، به امید یاری ابومسلم به هرات رفت و در پاسخ مالک بن هيثم خزاعی، حاکم آن منطقه، خود را فرزند معاویة بن عبدالله بن جعفر شناساند. مالک، عبدالله و جعفر را از نام‌های آل رسول خدا (ص) و معاویه را نامی برای کسانی جز این خاندان شمرد و سرانجام به فرمان ابومسلم، وی را کشت. او هرگز نپذیرفت با کسی که در شعار و دشمنی با امویان، مشترک بود، اما در اندیشه با عباسیان هم‌رأی نبود، هم‌کاری کند (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۵/ ۳۷۲ - ۳۷۳)؛ زیرا هم‌کاری دو رقیب، جز دشمنی بیشتر فرجامی نداشت. هشام کلبی جدایی مرزهای فکری آنان را چنین روایت کرده که ابومسلم گفت: اگر عبدالله آزاد شود، خراسان را بر ضد عباسیان خواهد شوراند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲/ ۶۶).

این گزارش افزون بر اینکه گسترده بودن مفهوم آل را نزد توده مردم آن روزگار تأیید می‌کند، از روشن بودن مرزهای فکری گروه‌های مختلف شیعی و مبارزان ضد اموی خبر می‌دهد و آن مرد محتشم که نامش در این گزارش نیامده، برای شناخت دقیق عبدالله از کاربرد «آل» خودداری کرده و به جای آن واژه فرزندزاده رسول خدا (ص) را

۱. ابراهیم امام فرزند محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و شوهر ام‌الحسین دختر امام سجاد (ع) بود (ابن حزم، ۱۴۰۳: ۵۲).

به کار برده و پرسیده است: «انت من وُلد رسول الله (ص)؟ أَفَأَنْتَ اِبْرَاهِيمُ الْاِمَامُ الَّذِي يُدْعَى لَهُ بِخِرَاسَانَ؟» بر پایه این گفت‌وگو، هم فاطمی و عباسی، آل شمرده شده‌اند و هم تعبیر «عبد الله و جعفر فَمِنْ اَسْمَاءِ آلِ رَسُولِ اَللّٰهِ» بر این دلالت می‌کند که «آل» نزد توده مردم، تنها فاطمیان یا علویان نبودند، بلکه دامنه مفهومی‌اش، جعفریان و هاشمیان را در برمی‌گرفته است. هم‌چنین بر پایه این سند، امویان نزد مبارزان، از دایره هاشمی یا امت اسلامی و پیروان رسول خدا (ص) بیرون بودند و برای رهبری امت شایستگی نداشتند.

ابومسلم آغاز رمضان ۱۲۹ به مرو رسید و برای آشکار کردن دعوت، نامه ابراهیم امام را به سلیمان بن کثیر خُزاعی داد. آنان ابومسلم را به این دلیل که از «اهل‌بیت» است، برای اجرای این کار معین و به طاعت بنو عباس دعوت کردند. مردم می‌گفتند: «یکی از بنو‌هاشم آمده» و از هر سوی، نزد وی می‌آمدند (طبری، ۱۳۸۷: ۷/۳۵۵). اگر مفهوم «آل» و «اهل» تنها درباره فرزندزادگان رسول‌خدا (ص) یا علویان به کار می‌رفته باشد، مردم با چه ملاکی ابومسلم را از اهل‌بیت می‌شمردند؟

نصر بن سيار به مروان نوشت که دعوت عباسی آشکار شده است و ابومسلم مردم را به سوی ابراهیم می‌خواند (مسعودی، ۱۴۰۹: ۲/۲۴۴). از این‌رو، مروان به تعقیب وی پرداخت (یعقوبی، بی‌تا: ۲/۳۱۸). ابومسلم و یارانش هنگام قیام، از همه نقاط خراسان بیرون آمدند و برای سوگواری بر ابراهیم که مروان او را در ۱۳۱ کشت، جامه سیاه پوشیده بودند. آنان فریاد «محمد یا منصور» برداشتند و مقصودشان از محمد، بنیادگذار قیام عباسی بود (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۶۱).

بر پایه سندهای پیش‌گفته، پیوند دعوت و قیام به نام عباسیان از آغاز نزد همه آشکار بود و تا پیروزی فرجامین (۱۳۲ ق) و تکیه زدن سَفّاح بر کُرسی خلافت، هیچ تغییری در مسیر و سرنوشت قیام رخ نداد؛ یعنی چنین نبود که آنان با نام آل علی (ع) تبلیغ و بعد از پیروزی قیام با تکیه بر تحریف معنایی آل محمد خود را بر مردم تحمیل کرده باشند؛ چنان‌که هیچ خبری از جدایی‌گرایش‌های مختلف شیعی در قالب اعتراض به تغییر سلوک قیام عباسی، حکایت نمی‌کند. سیاست خشک و خشن حکومت عباسی در برابر مخالفانشان هنوز در این زمان آشکار نشده و هیچ کس از فریب، انحراف و سوء

استفاده از شعار اصلی انقلاب سخن نگفته بود. این گزینه‌ها بر روشن بودن و پیوستگی راهبرد انقلاب و اندیشه حاکم بر ذهن توده مردم جامعه، دلالت می‌کند. اگر کسانی وصیت عبدالله بن عباس را به فرزندش علی بپذیرند، آن را نیز شاهدی بر آشکار بودن خط فکری عباسیان و جدایی آنان از علویان خواهند دانست. در این وصیت به ظاهر جعلی، عبدالله به فرزندش سفارش می‌کند که پس از مرگش به امویان پیوندد؛ زیرا آنان به عباسیان مهربان‌تر از زبیریانند و در قیامش بر ضد بنی‌امیه از پیوستن به قیام‌های علوی پرهیزد که رهبران آنان شکست خواهند خورد و کشته خواهند شد (بی‌نا، ۱۹۷۱: ۱۳۰).

(ب) تأثیر طالبیان در دعوت عباسی

چالش دیگر در این زمینه، نبود وحدت هم‌آهنگی لازم میان گروه‌های شیعی غیرعباسی بود که بدین سبب نمی‌توانستند به جمعی منسجم به پیشوایی یک رهبر در برابر عباسیان بایستند. عبدالله بن معاویه از سویی و زیدیان از سوی دیگر در عرصه سیاسی فعال بودند و در این میان، با توجه به محبوبیت زید و یحیی، زمینه برای دستیابی زیدیان به قدرت سیاسی فراهم‌تر بود. از سوی دیگر، بیشتر خراسانیان، به تفکر امامیه نمی‌گراییدند و در خوش‌بینانه‌ترین فرض باید محتمل دانست که قیام یحیی در خراسان به گرایش بیشتر آنان به زیدیه انجامیده باشد؛ به ویژه با توجه به اینکه از دید آنان «قیام به شمشیر»؛ یعنی حضور فعالانه رهبر در عرصه قیام و سیاست، اصلی‌ترین معیار برای انتخاب وی به رهبری بود. باری، هیچ‌یک از مبارزان متحد با عباسیان، تفکر زیدی را نمایندگی نمی‌کرد. کسان بسیاری از شیعیان امامی یا زیدی نیز در کوفه به دعوت عباسی نگرایی‌اند؛ چنان‌که آنان پس از زمان بلندی تبلیغ در کوفه، جز در جذب سی‌تن از کوفیان به دعوتشان کام‌یاب نبودند (بی‌نا، ۱۹۷۱: ۱۹۴). این ناکامی از تمایز مرزهای فکری - سیاسی و هم‌کاری نکردن شیعیان امامی و زیدی با عباسیان، خبر می‌دهد.

نامه ابوسلمه خَلَّال به امام صادق (ع)، عُمَر اشرف و عبدالله بن حسن درباره واگذاری خلافت و واکنش منفی پرهیز امام (ع)، شاهد دیگری بر این دعوی است. تحلیل رفتار ابوسلمه از چارچوب موضوعی این نوشتار فراتر می‌رود، اما گفتنی است که واکنش

امام (ع) در این زمینه، تأثیر علویان و طالبیان را در این معادله روشن می‌کند. امام (ع) به نماینده وی فرمود: من با ابوسلمه ارتباطی ندارم. او شیعه دیگری است و نامه وی را در حضور نماینده‌اش سوزاند. گفت‌وگوی عبدالله بن حسن با امام صادق (ع) در این باره بس مهم است. عبدالله با این گمان که برای رهبر شدن مستعدتر است، مبارزان عباسی را از شیعیان خود خواند، اما امام (ع) با درایتی شگفتی‌برانگیز او را از این تصور باطل پرهیز داد و فرمود: چه زمانی اینان شیعیان تو بوده‌اند؟ چه زمانی ابومسلم نماینده تو بوده است؟ آیا تو به سیاه‌پوشی آنان فرمان داده‌ای؟ کدام یک را از آنان با نام و نسب می‌شناسی؟ اینان چگونه پیروانی‌اند که نه تو آنان را و نه آنان تو را می‌شناسند؟ به هر روی، عبدالله که خود را در به نشستن بر جایگاه خلافت نزدیک می‌دید، تصریح امام (ع) را درباره کام‌یابی عباسیان و ناکامی طالبیان در اجرای حکومت ناشنیده گرفت و با ناخرسندی مجلس گفت‌وگو را ترک کرد (قاضی تنوخی، بی‌تا: ۲/ ۳۴۹؛ مسکویه، ۱۳۷۹: ۳/ ۳۱۷). از این رو، حتی محتمل هم نیست که خراسانیان با روی کرد زیدی یا امامی به قیام عباسیان پیوسته باشند، بلکه عبدالله بن حسن به نامه ابوسلمه فریفته شد و پنداشت که ثمره قیام دیگران به کام وی خواهد بود.

سند دیگری در بردارنده نامه‌های محمد نفس زکیه و منصور عباسی نیز از استمرار آشکارگی قیام عباسی و موج‌سواری زیدیان بر آن، حکایت می‌کند. بر پایه این سند، نفس زکیه همان بر پنداشت پدرش بود و به منصور نوشت که حق با ماست و شما به نام ما درباره خلافت دعوی می‌کنید و به کمک شیعیان ما قیام کرده و به برکت ما پیروز شده‌اید. پدر ما علی، وصی و امام بود. چگونه هنگامی که فرزندان وی زنده‌اند، ولایت او را به ارث بر دیده‌اید (طبری، ۱۳۸۷: ۷/ ۵۶۷).

منصور نیز همان تحلیل محمد عباسی را درباره آشکار بودن راه‌برد قیام از آغاز و منحرف نشدنش، با سخنانی مشابه سخنان او تکرار و تصریح کرد: «قیام‌های علویان شکست خورده و مردان آنان تضعیف شده بودند. عباسیان انتقام آنان را گرفتند و خون‌های آنان را تلافی کردند، اما محمد (نفس زکیه) اینها را دلیلی بر ضد عباسیان شمرده و پنداشته که فرزندان عباس نیای او را یاد کرده و برتری داده‌اند (طبری، ۱۳۸۷: ۷/ ۵۷۰ - ۵۷۱)». گویی منصور به بایستگی جدا کردن حوزه استفاده از استعداد موجود

بر ضد امویان و ادعای دعوت برای آل علی (ع) اشاره می‌کرده است.

شاید دو سند پیش‌گفته درباره پندار عبدالله و فرزندش نفس زکیه، به پیدایی تصویری مشابه در ذهن مورخان انجامیده باشد که قیام عباسی نخست روی‌کرد علوی داشت و سرانجام به نفع عباسیان صادره و منحرف شد. خبر بیعت عباسیان در کنگره ابواء با محمد نفس زکیه، از عواملی بود که این تصور را تقویت کرده است؛ کنگره‌ای که عبدالله پدر نفس زکیه به طمع خلافت فرزندش آن را بر پا داشت و امام صادق (ع)، در همان‌جا درباره این خطا یادآوری فرمود که حکومت به عباسیان خواهد رسید و با نفس زکیه نیز بیعت نکرد. بنابراین، این سخن امام (ع) را تنها بر ژرفای شناخت وی از گروه‌های فعال در عرصه سیاست باید حمل کرد نه بر پیش‌گویی اعجاز‌گونه.

باری از میان مورخان کسی جز ابوالفرج اصفهانی خبر بیعت عباسیان را با نفس زکیه نقل نکرده و این خبر از طریق ابوالفرج به منابع امامیه راه یافته است (مفید، ۱۴۱۴: ۲/ ۱۹۱؛ طبرسی، ۱۴۱۷: ۱/ ۵۲۶). نفس زکیه نیز نه در خطبه خلافتش و نه در نامه‌اش به منصور بدین بیعت اشاره کرد، اما همه ادله حقانیت خلافت خود را پیش نهاد. از این‌رو، می‌بایست این بیعت را در خطابه و نامه‌اش برجسته می‌کرد (طبری، ۱۳۸۷: ۷/ ۵۵۸ و ۵۶۶ - ۵۶۷؛ و بلاذری، دینوری، یعقوبی که هرگز از بیعت سخن نگفته است). گویی ابوالفرج (۱۳۸۵: ۱۵۸) بر اثر زیدی بودنش خبر بیعت همه بنو هاشم (طالبیان، عباسیان و دیگر تیره‌های هاشمی) را روایت کرده و افزوده است که سفاح و منصور نیز با محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم بیعت کردند. او می‌افزاید: بنوعباس هرگز چشم طمع به خلافت نداشتند و سخن امام صادق (ع) سبب شد تا به خود آیند.

بر پایه این گفتار ابوالفرج، آغاز دعوت عباسی را ۱۲۶ قمری باید دانست، اما طبری آن تاریخ صد قمری را در این‌باره ثبت کرده و غالب نیشابوری (م ۱۱۳) نیز سال‌ها پیش از برپایی کنگره ابواء با نخستین داعی عباسی درباره رهبری امت مناظره کرده است. بنابراین، نمی‌توان پذیرفت که عباسیان تا ۱۲۶ قمری در اندیشه خلافت نبوده و با توجه به گفتار امام صادق (ع)، به خلافت چشم طمع دوخته باشند. مسند (۱۴۱۳: ۸۹) با توجه به همین واقعیت و نبود خبری درباره بیعت سفاح و منصور با نفس زکیه در منابع تاریخی، آن را ساخته دوره پس از قتل وی و بردارش ابراهیم (۱۴۵ ق) دانسته

که تنها ابوالفرج نقلش کرده است. خبر ابتهاج عبدالله بن حسن از شعار «الرضا من آل محمد» در خراسان و درخواست او برای گرد آمدن بزرگان قوم به‌انگیزه تعیین رهبر قیام و نامزد کردن فرزندش نفس زکیه در این باره، بیعت نکردن عباسیان را با نفس‌زکیه تأیید می‌کند. البته نامزدی وی به سکوت حاضران و اعتراض تند ابراهیم بن محمد عباسی در این باره انجامید و آن جمع بدون رسیدن به نتیجه مشخصی، پراکنده شد (بی‌نا، ۱۹۷۱: ۳۸۸-۳۴۰).

ج) گستره آل در کاربرد تاریخی

کاربرد ویژه ترکیب «آل محمد» را درباره فرزندزادگان رسول خدا (ص) نیز می‌توان سبب دیگری برای تصور تحریف معنایی این ترکیب در قیام خراسانیان از روی کرد امامی یا علوی به روی کرد عباسی دانست؛ تصویری که گستره مفهومی «آل» را در کاربرد تاریخی‌اش نفی می‌کند. قیام شریک بن شیخ مَه‌ری، از شواهد این تصور است که گویند از نیرنگ عباسیان در انتخاب شعار «الرضا من آل محمد» و نسپردن خلافت به فرزندان علی (ع) به خشم آمده بود (رحمتی، ۱۳۸۹: ۸۰، ۷۹ - ۱۰۶). به گفته نرشخی (م ۳۴۸) شریک مردم را به خلافت فرزندان امام علی (ع) دعوت می‌کرد. او می‌گوید: «مذهب شیعه داشتی و مردمان را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶). گردیزی (م ۴۴۳) مفهوم آل را اندکی گسترده‌تر از این دانسته است: «شریک به فرغانه بود؛ مر ابو مسلم را مخالف شد و به آل ابوطالب دعوت کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۸).

گرچه تاریخ بخارای نرشخی از دید گزارش تاریخ محلی، ارزش‌مند است، متن عربی این کتاب در دست نیست، بلکه ترجمه و تلخیصش از قرن ششم بر جای مانده و مترجم و ملخص در کتاب دست برده است. از این رو، نمی‌توان تعبیر «فرزندان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه» را به یقین به نرشخی نسبت داد و در برابر دیگر گزاره‌ها و متون تاریخی بر آن تکیه کرد. گمان می‌رود تعبیر فرزندان امیر المؤمنین در این اثر، نقل به معنایی برخاسته از لفظ «آل محمد» در گفتار شریک بوده باشد.

منبع اصلی گردیزی نیز در فصل «ولایة خراسان»، *التاریخ فی اخبار ولایة خراسان* نوشته ابوعلی سلامی بیهقی (م ۳۰۰) است و این کتاب و منابعش

در دست نیست. افزون بر این، آل ابوطالب در زین / لایحبا ر ناگزیر به معنای فرزندانگان رسول خدا (ص) به کار نرفته است.

از سوی دیگر، با بررسی قلمرو قیام شریک و همراهان وی می‌توان دریافت که قیام وی بیشتر مناطق ماوراءالنهر را فرامی‌گرفته است و حتی امیرانی از مناطق مختلف آن دیار مانند عبدالجبار بن شعیب امیر بخارا، عبدالملک بن هرثمه امیر خوارزم و مخلد بن حسین امیر برزم وی را همراهی کرده‌اند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶)، اما اندیشه امامیه بر ماوراءالنهر حاکم نبود و همراهان اصلی قیام چنین گرایش نداشتند که بتوانند چنان حرکتی را سامان دهند. بنابراین، امامان شیعه نیز در برابر این قیام نایستادند؛ چنان‌که قیام‌کنندگان از رهبری علوی تباری نام نبردند و پس از کشته شدن شریک، گزارشی از استمرار چنین تفکری در ماوراءالنهر نرسیده است.

از این‌رو، گمان می‌رود که یعقوبی در نقل این خبر دقیق‌تر از دیگر مورخان بوده باشد. به گفته وی شریک در ۱۳۳ قمری در بخارا قیام کرد و گفت: «با آل محمد بیعت نکردیم تا خون‌ها بریزیم و بر غیر حق عمل کنیم» (یعقوبی، بی‌تا: ۲ / ۳۵۴؛ طبری، ۱۳۸۷: ۷ / ۴۵۹). بر پایه این سند، شریک و سی هزار پیرو او به سوء استفاده از شعار دعوت (اینکه عباسیان مصداق آل محمد نبودند)، معترض نبودند، بلکه تنها شیوه حکومت‌داری عباسیان و خون‌ریزی آنان را به جای عدالت‌محوری، برنمی‌تافتند. بنابراین خبر بلاذری، بیعت مردم خراسان، به گسترش عدالت و حق مشروط بود (بلاذری، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۷۱). افزون بر این، زمان قیام شریک این ادعا را تأکید می‌کند؛ زیرا او یک سال پس از برپایی حکومت عباسی و ارزیابی رفتار آنان قیام کرد (۱۳۳ ق)، اما سَفَاح دوازدهم ربیع الاول ۱۳۲ در کوفه به خلافت رسید.

زیاد بن صالح خزاعی نیز که زمانی عامل سرکوب قیام شریک بود، بعدها با شعاری شبیه شعار وی اعتراض کرد و کشته شد. او معتقد بود ابومسلم در خراسان ظلم می‌کند و شیوه ستم‌گران را پیشه کرده است، اما بیعت ما [با او] برای برپایی عدالت و احیای سنت‌ها بوده است (بلاذری، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۶۸-۱۶۹).

گمان می‌رود کاربرد واژه «بنو هاشم» به جای «آل محمد» در برخی از اخبار دقیق‌تر بوده باشد. دینوری (۱۳۶۸: ۳۳۷) با گزینش این ترکیب نشان داده که «آل محمد» در

چارچوب مفهومی مردم آن روزگار، تنها درباره دخترزادگان رسول خدا (ص) یا طالبیان به کار نمی‌رفته، بلکه همه بنو‌هاشم را در برمی‌گرفته است. بنابر خبر او، عیسی و معقل پسران ادريس عجلی از دوست‌داران «بنو‌هاشم» بودند که با محمد بن‌علی عباسی مکاتبه می‌کردند. گرایش ابومسلم به «بنو‌هاشم» نیز از آن روی بود که وی برده و خانه‌زاد آنان به شمار می‌رفت. کاربرد «آل محمد» در قیام‌های عبدالله بن‌معاویه و ابراهیم صوفی نیز این واقعیت تاریخی را تأیید می‌کند که آل جعفر، آل عباس و آل ابوطالب (جز فاطمیان)، نسبتی یک‌سان با رسول خدا (ص) داشتند و از جرگه بنو‌هاشم بودند. قیام حسن هرش با شعار «الرضا من آل محمد» در این میان و به روایتی دعوت حسین بن‌منصور حلاج به رضای آل محمد (قرطبی، بی‌تا: ۶۰ - ۶۱) در آغاز کارش (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۳، ۲۰۴)، حتی بر کاربرد سیاسی واژه «آل محمد» در معنایی وسیع‌تر از بنو‌هاشم نیز دلالت می‌کند و دست‌کم تا قرن چهارم (زمان قیام مستجیر عباسی)، مفهوم هاشمی آن به کار می‌رفته و کسی بدین کاربرد معترض نبوده است.

مفهوم گسترده آل در معنای هاشمی یا امت با این فرضیه (صحیح یا ناصحیح) ناسازگار نیست که دعوت عباسی پیشینه علوی داشت و از ابو‌هاشم فرزند محمد بن‌حنفیه به محمد عباسی منتقل شد؛ زیرا بر این فرض نیز دعوت می‌بایست سمت و سوی هاشمی می‌داشت نه فاطمی و از سوی دیگر روشن است که کیسانیه مانند زیدیه به رهبری و امامت فاطمیان معتقد نبودند. از این‌رو، این سخن که عباسیان با تحریف معنای «آل محمد» مسیر دعوت را آرام‌آرام از گرایش فاطمی به گرایش عباسی منحرف کردند (شهرستانی، ۱۴۱۵: ۳۳۸/۱؛ شاکری، ۱۴۱۷: ۹/۵۹۹ و ۱۰/۱۷۰ و ۱۱/۷)، درست نمی‌نماید.

عبدالله بن‌معاویه طالبی در مبارزه با امویان، رقیب سرسخت عباسیان بود که با استفاده از شعار الرضا من آل محمد در فارس و اصفهان به پیروزی رسید و به‌رغم اینکه نه دخترزاده رسول خدا (ص) و نه از علویان بود، خودش را مصداق آل محمد می‌دانست و برای مناطق مختلفی حاکم تعیین می‌کرد و نشان می‌داد که قیام وی و عباسیان، یک آب‌شخور دارد، اما قیام و حکومت او گسترده و پایدار نبود و ستاره اقبالش پیش از پیروزی عباسیان افول کرد. از این‌رو، کسی وی را به تحریف معنایی آل

محمد متهم نکرده است.

د) گستره معنایی «آل» در ادبیات قرآنی

بنوعباس و بنوجعفر با کدام پشتوانه خود را «آل محمد» می‌خواندند و مردم نیز با چه توجیهی آنان را «آل محمد» می‌شناختند؟ رسول خدا (ص) نیای هیچ یک از آنان نبود و آنان نیز نمی‌خواستند پس از پیروزی‌شان، حکومت را به فرزندان آن حضرت یا علویان واگذارند. کاربرد آل در سیر تاریخی خود با کاربرد آل در قرآن هم‌آهنگ بوده است و شاید خاستگاه اصلی کاربرد تاریخی آل، از مفهوم قرآنی‌اش گرفته شده باشد؛ زیرا آل از ماده «أول» به معنای اهل؛ یعنی خانواده، خاندان، پیروان و معتقدان است. این دو واژه پیوسته به شکل مضاف به کار می‌روند، اما مضاف الیه اهل به‌رغم مضاف الیه آل، شخص، مکان، کتاب، دانش یا هر چیز دیگری می‌تواند باشد و واژه‌های «آل» و «ذریه» تنها درباره بزرگان جامعه به کار می‌روند. بنابراین، ترکیب‌های اهلی، اهلیک، اهل هذه القریه، اهل القری، اهل المدینه، اهل البیت، اهل الکتاب، اهل الانجیل، اهل الذکر، اهل النار، اهل التقوی، اهل المغفره، در قرآن آمده است (زیبیدی، ۱۴۱۴: ۳۴/۱۴). آل و ذریه هر کسی، اهل او؛ یعنی کسانی‌اند که وی سرپرستان است، اما این کسان، گاهی خاندانی و نسبی و گاهی سازمانی و اعتقادی‌اند:

الف) کسان گاهی به نسل و خاندان (از پسران و پسرزادگان یا دختران و دخترزادگان). گفته می‌شود. برای نمونه، عیسی (ع) ذریه ابراهیم (ع) از دخترزادگان اوست: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ ... عِيسَى» (انعام/ ۸۳ - ۸۵)؛

ب) کسان گاهی به پیروان گفته می‌شود. کاربرد اهل و آل در مفهوم پیرو از تطبیق دو آیه قرآن به دست می‌آید: «فَنَجِّينَاهُ وَ أَهْلَهُ» (انبیاء/ ۷۶) (نجات اهل نوح (ع) از غرق شدن) و «فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ» (شعراء/ ۱۱۹) (نجات همراه نوح (ع) از غرق شدن). (درباره ذریه نوح (ع) به مفهوم پیروان آن حضرت، رک: صافات/ ۷۷ - ۸۲ و شعراء/ ۱۱۹ - ۱۲۰). به لشکریان فرعون نیز آل فرعون گفته شده است: «وَأَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ» (بقره/ ۵۰ و انفال/ ۵۴)؛ زیرا رهبری و فرمان‌دهی وی را پذیرفته بودند. گونه دیگری از این دست تعبیرها در آیات ۳۶ ابراهیم، ۵۱ مائده، ۹۱ بقره و ۱۸۳ دیده می‌شود.

بر پایه معنای دوم، پسر عصیان‌گر نوح (ع) از خاندان وی نیستند و آیه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (هود/۴۵ - ۴۶) تصور آن حضرت را درباره انتساب فرزندش بر اثر نسبت خاندانی او به نوح، نفی می‌کند. شاید مبارزان ضد اموی نیز بنوامیه را بر پایه همین توجیه از آل محمد نشمرده باشد؛ چنان‌که امامان (ع) نیز فرمان‌ناپذیران رسول خدا (ص) را از اهل او نمی‌شمردند (رک: دنباله همین نوشتار).

۵) گستره معنایی «آل» در گفتمان شیعه و سنی

واکاوی این ادبیات در گفتمان شیعه و سنی زمینه را برای اثبات ادعای مقاله فراهم می‌کند. واژه‌های آل، اهل و ذریه در ادبیات شیعی از سویی مفهومی گسترده دارند و از سوی دیگر تنها درباره امامان شیعه (ع) به کار می‌روند. امامان (ع) مصر بودند که خود را مصداق واقعی اهل بیت رسول خدا (ص) بخوانند و دیگران را از دایره مفهومی‌اش بیرون کنند. این اصرار بر ظهور و بروز تحولات سیاسی - فکری آن روزگار و از این روی، کاربرد اجتماعی آل در مفهومی گسترده دلالت می‌کند که امامان (ع) آن را بر نمی‌تافتند و کسان یا گروه‌هایی را از مفهوم «آل» خارج یا کسانی را داخل آن می‌دانستند.

از این‌رو، در فرهنگ امامیه به کسانی جز فرزندان رسول خدا (ص) که پیرو امامان (ع) بوده‌اند، «آل» گفته شده است. مانند زُبَیر بن عَوَّام، عُمَر بن ابی سَلَمَه، أُسَامَة بن زید (سلیم، ۱۴۰۵: ۹۰۵)، مهدی (قائم) (صدوق، ۱۳۹۵: ۱/۱۵۲)، فَضَّیل بن یَسَار (کشی: ۱۳۴۸: ۲۱۴)، عُمَر بن یزید (کشی، ۳۳۱)، عیسی بن عبدالله قمی (کشی، ۳۳۲ و ۳۳۳) و یونس بن یعقوب (همان، ۳۸۷). بنابر همین مبنا، هنگامی که امام صادق (ع) انتساب خبر «سَلْمَانُ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» را به رسول خدا (ص) تأیید کرد، عیسی هاشمی پرسید: مگر او از فرزندان زادگان «عبدالمطلب» است؟ امام فرمود: از ما اهل بیت است. دوباره پرسید: مگر از «طالبیان» است؟ امام فرمود: از ما اهل بیت است. عیسی متعجبانه گفت: او را نمی‌شناسم. حضرت فرمود: ای عیسی! او را بشناس که از ما اهل بیت است (صفار، ۱۴۰۴: ۱۷ و نیز ابن سعد، ۱۴۱۸: ۷/۲۳۱). در گفت‌وگوی مشابهی میان امام صادق (ع) و عُمَر بن یزید، حضرت پرهیزکاران و نیکوکاران را از اهل بیت می‌خواند و به سخن حضرت ابراهیم (ع) استناد می‌کند که «هر که از من پیروی

کند، از من است». عُمَر بن یزید می پرسد: یعنی اینان از آل محمدند؟ حضرت می فرماید: آری به خدا قسم! از آل محمدند؛ خود آل محمد (عیاشی، بی تا: ۲ / ۲۳۱).
گستره مفهومی آل در این دست اخبار از چند دید بررسی شدنی است:
«آل» نزد اصحاب امام (ع) در معنای گسترده نَسَبی نه تنها در معنای فرزندانگان، به کار می رفته است؛

امام (ع) می کوشیده است که مفهوم گسترده تری از معنای نَسَبی را به آنان بیاموزد. بنابراین، آل محمد (ص) به معنای پیروان رسول خدا (ص) نزد توده های مردم و دانش وران عراقی و خراسانی، به اندازه ای رایج بوده است و امامان شیعه (ع) نیز با پذیرش و حتی به کارگیری مفهوم آن در معنای پیرو، نشان داده اند که «آل» تنها گاهی (مانند آیه تطهیر و صلوات و برخی از اذکار)، در معنای افرادی خاص محدود می شود و گرنه، درباره پیروان واقعی رسول خدا (ص) به کار می رود.

شاهد دیگر این دعوی، پاسخ امام صادق (ع) به پرسش درباره مفهوم آل محمد (ص) است. آن حضرت آنان را تنها از خاندان پیامبر شمرده و پندار عمومی جامعه (همه مسلمانان آل محمدند) را از سویی نادرست و از سوی دیگر درست خواند؛ نادرست از این روی که در دین به نقصان و تفریط گرفتارند و درست از این روی که حتی اگر خویشاوند رسول خدا نباشند، مؤمنان واقعی و عاملان به آموزه های قرآن باشند. باری، آن حضرت آل محمد را در آیه تطهیر فراگیرنده همه مؤمنان ندانست [که مقصود از آل محمد در این آیه تنها افراد خاصی است]. امام (ع) چنین توضیح داد: کسانی که بر پایه آموزه های قرآن رفتار و از پاکیزگان خاندان پیامبر (ص) پیروی می کنند، آل محمد (ص) شمرده خواهند شد؛ حتی اگر رسول خدا (ص) پیوند خویشاوندی نداشته باشند (قاضی نعمان، ۱۳۸۳: ۱ / ۲۸ - ۳۴). بنابراین، امامان (ع) تنها گاهی مفهوم آل را به نمونه های خاص محدود می کرده اند.

گفت و گو و اختلاف نظر درباره دامنه مفهومی آل در عصر امام صادق (ع) بر اثر انتقال قدرت سیاسی، طبیعی می نماید، اما خاستگاه این گفت و گوها را در دوره امام علی (ع) نیز می توان جست. آن حضرت فرمود: ما اهل بیتیم و کسی با ما برابر نیست: «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ» و به تعبیری فرمود: «لَا يُقَاسُ بِنَا آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ

الامة احد» (طبری، ۱۴۱۵: ۳۹۷، صدوق، ۱۴۰۴: ۱ / ۷۱، قاضی نعمان، ۱۳۸۳: ۲ / ۲۰۲ و ۲۵۱). عبدالله بن عباس نیز در مقام نفی تعمیم ذوی القربی از غیر بنی هاشم، به این اختلاف تصریح می‌کند که عباسیان آل محمدند، اما دیگر تیره‌های قریش آن را بر نمی‌تافتند (مسلم، بی تا: ۵ / ۱۹۸). بنابراین، این گفتمان سال‌ها پیش از قیام عباسیان مطرح بود و بنو عباس شعار «الرضا من آل محمد» را به قصد فریب و نیرنگ ساز نکردند و سندی نیز در دست نیست که نشان دهد این دست روایات پس از برپایی دولتشان ساخته شد.

امام علی (ع) و دیگر امامان شیعه (ع) در برابر این انتساب به سختی ایستادند که کسانی با استناد به مسلمانی خود و بودنشان از شمار امت رسول خدا (ص)، خود را آل آن حضرت می‌دانستند و بنابراین، خود را با ائمه (ع) در مفهوم ویژه‌اش، برابر می‌دیدند یا حتی با آنان مقابله و از حق خودشان، محرومشان می‌کردند. از این‌رو، هنگامی که استدلال قرآنی مفهوم آل محمد را درباره ائمه (ع) از امام صادق (ع) پرسیدند، آن حضرت فرمود: این امت ظالم‌ترین امت‌هاست که پنداشته‌اند ائمه (ع) با دیگران متفاوت نیستند و بر دیگران برتری ندارند (قاضی نعمان، ۱۳۸۳: ۱ / ۲۸ - ۳۴).

بنابراین، آل در گفتمان شیعی افزون بر معنای هاشمی‌اش، در معنای امت و پیروان حقیقی نیز به کار رفته، اما در آیه تطهیر و نمونه‌هایی مانند آن، تنها به معصومان (ع) تفسیر شده است و از سوی دیگر، بیشتر مسلمانان که امامت آن پاکان را نپذیرفتند، پیروان حقیقی رسول خدا (ص) به شمار نمی‌آیند و آل او نیستند. این تمایز هم‌چنین در موضوع هدایت نیز رخ می‌نماید. قرآن گاهی هدایت را بهره متقین (هدی للمتقین) و گاهی بهره مردم (هدی للناس) می‌داند. گویی غیر متقین از مردم نیستند.

اهل سنت نیز به‌رغم اعتقادشان به مفهوم گسترده خاندانی و پیروانی آل، به اجمال انحصار آن را در مفهوم خاص پذیرفته و گفته‌اند رسول خدا (ص) درباره علی و حسن و حسین و فاطمه فرمود که اینان اهل بیت و خاصان منند و دیگران حتی همسرش ام‌سلمه از این جرگه نیست (احمد بن حنبل، بی تا: ۳۰۴/۶؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۵ / ۳۱ و نیز مناوی، ۱۴۱۵: ۱ / ۷۵ - ۷۴).

باری، امویان و عباسیان و گروه عام اهل سنت پیوسته در گستراندن معنای امت و

جای دادن امامان (ع) در شمار امت می‌کوشیدند (ابن عدی، ۱۴۰۹: ۲/۳۱۵؛ مقریزی، بی تا: ۴۲) (برای آگاهی بیشتر در این باره، رک: شوکانی، ۱۹۷۳: ۲/۳۲۸ و مقایسه کنید با ملا صالح مازندرانی، ۱۴۲۱: ۱۰/۲۶۷) که می‌گوید: «آل نبی در نزد ما همان عترت طاهره و اهل عصمت است، اما اهل سنت برخی آن را به معنای امت و برخی به معنای خویشان آن حضرت تفسیر کرده‌اند و برخی دیگر کسانی از بنو هاشم و بنو عبدالمطلب را گفته‌اند که گرفتن زکات بر آنان حرام است».

این واقعیت را باید پذیرفت که شیعه گاهی هم‌سو با اهل سنت «آل محمد» را در مفهومی گسترده‌تر از معصومان (ع) به کار برده است. هم شیعه و هم اهل سنت روایتی از زید بن ارقم نقل کرده‌اند که بر کاربرد مفهوم آل در معنای خویشاوندان (نه فرزندان) دلالت می‌کند. بر پایه این روایت که از منابع سنی (مسلم، بی تا: ۷/۱۲۳؛ ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹: ۳/۱۰۴) به منابع شیعه راه یافته است، عباسیان و طالبیان (مانند آل علی، آل جعفر و آل عقیل)، به یکسان از اهل بیت رسول خدایند و از این رو، صدقه بر آنان حرام است (کوفی، ۱۴۱۲: ۲/۱۱۷؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳: ۲/۴۸۵ - ۴۸۶؛ طبری، ۱۳۵۶: ۱۶؛ کحلانی، ۱۳۷۹: ۱۴۸؛ شوکانی، ۱۹۷۳: ۲/۳۲۸). بنابراین، پرداخت سهم سادات یا زکات به فرزندان هاشم بن عبدمناف (هاشمیان) در فقه شیعی بررسی شدنی است.

از این رو، افزون بر اختلاف در تعریف اهل بیت به یازده قول، کسانی از اهل سنت مصداق آن را افرادی دانسته‌اند که صدقه بر آنان حرام است؛ سپس در این کسان بدین شرح اختلاف کرده‌اند: آیا چارچوب معنایی‌اش تنها بنو هاشم را در برمی‌گیرد یا مفهومی گسترده‌تر از این دارد و حتی مُطَلَبیان یا غلبیان^۱ را نیز در برمی‌گیرد. نزد کسانی از اهل سنت تعریف اهل و آل در مقام مدح و دعا و گرفتن زکات با یکدیگر متفاوت است (برای آگاهی بیشتر در این باره، رک: عاشور، بی تا: ۹-۱۹).

حاکمان فراتر از گیر و دار این اختلاف‌ها، مانع شناساندن امامان شیعه به فرزندی

۱. غالب نیای نهم رسول خدا (ص) بود: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر. بنابراین، امویان نیز مصداق آل محمد به شمار می‌رفتند.



رسول خدا (ص) شدند و آنان را مصداق آل محمد ندانستند. نمونه‌های زیر بر این واکنش در دو عصر اموی و عباسی دلالت می‌کند و از این‌رو، تأکید امامان (ع) بر اینکه اهل بیت رسول خدا (ص) و فرزندان آن حضرتند، توجیه‌پذیر می‌نماید:

۱. معاویه به غلام خویش فرمان داد: حسن و حسین فرزندان علی نامیده شوند نه رسول خدا (ص). پس از این ماجرا، معاویه خواست نام فرزندان و فرزندزادگانش را بنویسند. فهرستی بدون دخترزادگان وی فراهم آمد. معاویه گفت: چرا از دخترزادگان من غافل شدید؟ گفتند: آیا پسران دختران تو پسران توآند و پسران فاطمه پسران رسول خدا نیستند؟ معاویه به مجری کار گفت: خدا تو را بکشد! کسی این را از تو نشنود! (اربلی، ۱۴۲۱: ۱/ ۵۱۵).

۲. حجاج ثقفی از یحیی بن معمر پرسید به چه دلیل حسن و حسین را ذریه نبی می‌دانی، اما بر این باور دلیلی قرآنی نداری؟ معمر گفت: عیسی در قرآن ذریه ابراهیم (ع) شمرده شده است، اما او پدر ندارد و از مادرش به ابراهیم (ع) نسب می‌برد (عیاشی، بی‌تا: ۱/ ۳۶۷).

۳. ابوجارود به امام باقر (ع) گفت: مردم حسن و حسین را فرزندان رسول (ص) نمی‌دانند و ما با آنان با کلام خداوند درباره عیسی (ع) و آیه مباهله (آل عمران/ ۱۶۱) در این زمینه احتجاج می‌کنیم. امام فرمود: از آنان پرس که آیا ازدواج رسول با زن‌های حسن (ع) و حسین (ع) جایز است یا نه؟ نمی‌توانند بگویند: آری؛ زیرا دروغ است. بنابراین، فرزندی آنان از صلب رسول خدا (ص) ثابت می‌شود (قمی، ۱۴۰۴: ۱/ ۲۰۹).

۴. هارون نیز به امام کاظم (ع) اعتراض کرد که چرا خودتان را فرزندان رسول خدا (ص) می‌دانید و آن حضرت به داستان عیسی (ع) در قرآن استناد کرد (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۴۰۵ و از او مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰/ ۲۴۲).

نتیجه

آل محمد شعار جنبش‌های عدالت‌خواهانه‌ای بود که مردم گستره مفهومی آن را درمی‌یافتند. سر دادن این شعار در قیام‌های جعفری، علوی، عباسی و حتی اموی یا دیگرانی که از بنو هاشم نبودند، فهم عرفی مردمان جامعه آن روز را از این شعار و واژه «آل محمد» روشن می‌کند؛ شعاری که دست‌کم تا نیمه قرن چهارم برای خرده‌قیام‌های

براندازانه، در خدمت عباسیان بوده است. فاصله‌های سیاسی و چالش‌های سخ میان گروه‌های فعال ضد اموی، مناظره‌های تند آنان با یک‌دیگر در آغاز دعوت عباسی و آگاهی مردم و حاکمان از گرایش داعیان، شواهدی بر تحریف نشدن شعار عباسیان به شمار می‌روند. این فرض را با هم‌کاری نکردن امامیه و زیدیه با داعیان عباسی، می‌توان تأیید کرد. گمان می‌رود ادعای عبدالله بن حسن و پسرش نفس زکیه، پنداشت تحریف معنایی این ترکیب را در کسانی پدید آورده باشد که توضیح امام صادق (ع) و حتی پاسخ منصور، پندار آنان را رد می‌کند. با توجه به سال قیام شریک بن شیخ مَهری، محتوای خبر یعقوبی، بلاذری و طبری، سخن نرشخی و گردیزی، دقیق نمی‌نماید؛ خبری که گویی سبب خطای دیگر مورخان نیز شده است. گستره معنایی آل محمد از سال‌ها پیش از دعوت و حکومت عباسی در گفتمان جامعه مؤثر و در ادبیات شیعی و سنی پذیرفته بود، اما آل محمد در مقام مدح (مانند آیه تطهیر) تنها بر پنج تن و به نقلی همه معصومان (ع) دلالت می‌کرد. به هر روی، حاکمان اموی و عباسی می‌کوشیدند که ائمه اطهار (ع) حتی از فرزندان رسول خدا (ص) نیز به شمار نیایند.

کتابنامه

- ابن ابی شیبہ کوفی، محمد بن عبدالله (۱۴۰۹ ق)، *المصنف*، تحقیق و تعلیق سعید اللحام، بیروت، دار الفکر.
- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۶ش)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارصادر.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲)، *المنتظم*، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن حزم، علی بن احمد (۱۴۰۳ ق)، *جمهرة انساب العرب*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۴۰۸ ق)، *تاریخ دیوان المبتدأ و الخبر . . .*، تحقیق خلیل شحاده، بیروت، دارالفکر.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۸ ق)، *الطبقات الكبرى*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ ق)، *تحف العقول*، تصحیح و تعلیق غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن عدی، عبدالله (۱۴۰۹)، *الکامل*، تحقیق حیی مختار غزاوی، بیروت، دار الفکر.
- ابن عساکر، علی بن الحسن (۱۴۱۵ ق)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، دارالفکر.
- ابن الفقیه، احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (۱۴۱۶ ق)، *البلدان*، بیروت، عالم الکتب
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل (۱۴۰۸ ق)، *البدایة و النهایة*، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ابو الفرج اصفهانی، علی بن الحسین (۱۳۸۵ ق)، *مقاتل الطالبیین*، نجف، مقدمه کاظم مظفر، المكتبة الحیدریه، افسر قم، مؤسسه دارالکتاب.
- اربلی، علی بن عیسی (۱۴۲۱ ق)، *کشف الغمه*، قم، رضی.
- احمد بن حنبل (بی تا)، *مسند*، بیروت، دارصادر.

- الله اكبرى، محمد (۱۳۸۱)، *عباسيان از بعثت تا خلافت*، قم، بوستان كتاب.
- امين، احمد (۱۹۶۲ م)، *ضحى الاسلام*، قاهره، مكتبة النهضة المصرية.
- امين، سيد محسن (بى تا)، *ايعان الشيعه*، بيروت، دارالتعارف.
- بصرار، محمد بن الحسن (۱۴۰۴ ق)، *بصائر الدرجات*، قم، نجفى مرعى.
- بلاذرى، احمد بن يحيى (۱۴۱۷ ق)، *انساب الاشراف*، تحقيق سهيل زكار و رياض زركللى، بيروت، دار الفكر.
- ترمذى، محمد بن عيسى (۱۴۰۳ ق)، *سنن*، بيروت، دار الفكر.
- دينورى، ابوحنيفه (۱۳۶۸)، *الاخبار الطوال*، تحقيق عبد المنعم عامر، مراجعه جمال الدين شيال، منشورات رضى.
- زبيدى، محمد مرتضى (۱۴۱۴ ق)، *تاج العروس*، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الفكر.
- جعفرىان، رسول (۱۳۷۲)، *حيات فكرى سياسى امامان شيعه (ع)*، (بى جا)، سازمان تبليغات اسلامى.
- حاك يئمز، جميل (۱۳۹۱)، *مبارزه دامنه دار آل على (ع) عليه خلافت بنى عباس*، ترجمه قلى زاده و شهبازى، سال ۲، ش ۷، فصلنامه پژوهش در تاريخ، دانشگاه تهران.
- حتى، فليپ خليل (۱۳۶۶ ق)، *تاريخ عرب*، ترجمه پابنده، تهران، آگاه.
- رحمتى، محسن (۱۳۸۹)، «نگرشى بر قيام شيخ بن شريك مهرى»، *پژوهش هاى تاريخى*، سال ۲، ش ۴، دانشگاه اصفهان.
- سلّيم بن قيس هلالى (۱۴۰۵ ق)، *كتاب سلّيم*، قم، نشر هادى.
- شاكرى، حاج حسين (۱۴۱۷ ق)، *موسوعة المصطفى والعترة (ع)*، قم، الهادى.
- شهرستانى، سيد على (۱۴۱۵ ق)، *وضوء النبى (ص)*، بيروت، بئر العبد.
- شوكانى، محمد بن على (۱۹۷۳ م)، *نيل الاوطار*، بيروت، دارالجيل.
- صدوق، محمد بن على (۱۴۰۴ ق)، *عيون اخبار الرضا (ع)*، تحقيق



- حسین اعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۵)، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران، اسلامیه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۷ ق)، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، تحقیق مؤسسه آل البيت (ع)، قم، تحقیق مؤسسه آل البيت (ع).
- طبری، احمد بن عبدالله (۱۳۵۶)، *ذخائر العقبی*، قاهره، مكتبة القدسی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷)، *تاریخ الامم و الملوك*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۵ ق)، *المستترشد*، تحقیق محمودی، قم، مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور.
- طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۳)، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- عاشور، سید علی (بی تا)، *طهارة آل محمد*، بی نا، بی جا.
- عیاشی، محمد بن مسعود (بی تا)، *تفسیر*، تحقیق رسولی محلاتی، تهران، مكتبة العلمیه.
- قاضی تنوخی، محسن بن ابی القاسم (بی تا)، *الفرج بعد الشدة*، قم، شریف رضی.
- قاضی نعمان، نعمان بن محمد (۱۳۸۳)، *دعائم الاسلام*، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف.
- قرطبی، عریب بن سعد (بی تا)، *صلة تاریخ الطبري*، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ ق)، *تفسیر*، تصحیح و تعلیق السید طیب الموسوی الجزائری، قم، مؤسسة دار الكتاب.
- کحلانی، محمد بن اسماعیل (۱۳۷۹)، *سبل السلام*، تحقیق و تعلیق محمد عبد العزیز الخولی، قاهره، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي.
- کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸)، *رجال (اختیار معرفة الرجال)*،

- دانشگاه مشهد.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲)، *الکافی*، تهران، اسلامیه.
- کوفی، محمد بن سلیمان (۱۴۱۲ ق)، *مناقب الامام امیر المؤمنین (ع)*، تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الإسلامیه.
- گردیزی، عبد الحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، تحقیق عبد الحی حبیبی گردیزی، تهران، دنیای کتاب.
- مازندرانی، مولی محمد صالح (۱۴۲۱ ق)، *شرح اصول الکافی*، تحقیق و تعلیق شعرانی، تصحیح عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، *بحار الانوار*، بیروت، موسسه الوفاء مصحح.
- مرتضی عاملی، سیدجعفر (۱۳۹۸)، *حیة الامام الرضا (ع)*، قم، دار التبلیغ الاسلامی.
- مسعودی، علی بن الحسین (۱۴۰۹ ق)، *مروج الذهب*، قم، مؤسسه دارالهجره.
- مسکویه، ابو علی رازی (۱۳۷۹)، *تجارب الأمم*، تحقیق ابو القاسم امامی، تهران، سروش.
- مسلم بن حجاج نیشابوری (بی تا)، *صحیح مسلم*، بیروت، دار الفکر.
- مسند، عبدالله بن علی (۱۴۱۳ ق)، *العلویون و العباسیون و دعوة آل البيت*، بی جا، دار المنار.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۴ ق)، *الارشاد*، تحقیق مؤسسه آل البيت (ع) ل تحقیق التراث، بیروت، دار المفید.
- مقریزی، تقی الدین (بی تا)، *فضل آل البيت*، تحقیق علی عاشور، (بی جا، بی تا).
- مناوی محمد عبدالرؤف (۱۴۱۵ ق)، *فیض القدیر*، تحقیق تصحیح احمد عبدالسلام، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- نرشخی محمد بن جعفر (۱۳۶۳)، *تاریخ بخارا*، ترجمه احمد بن محمد

- قباوی، تلخیص محمد بن زفر، تحقیق محمدتقی مدرس، تهران، توس.
- نویسنده گمنام (۱۹۷۱ م)، اخبار الدولة العباسیه، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت، دار الطلیعه.
- یعقوبی، احمد بن واضح (بی تا)، تاریخ، بیروت، دار صادر.